

**حدیث روز:**  
امام محمدباقر(ع)؛ فضیلتی چون جهاد نیست و جهادی چون مبارزه با هوای نفس نیست.

**پلک احساس:**  
گره به باد مزن گرچه بر مراد رود که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت

**اوقات شرعی:**  
اذان ظهر: ۱۲/۵۹  
اذان مغرب: ۱۹/۲۹  
اذان صبح (فردا): ۵/۲۳  
غروب آفتاب: ۱۹/۱۱  
نیمه شب شرعی: ۰۰/۱۷  
طلوع خورشید(فردا): ۶/۳۸

# ج‌ام‌ج‌ام

شایه: ۳۶۳۷۰-ISSN۱۷۳۵۰۰  
پایگاه اطلاع رسانی:  
www.jamejamdaily.ir  
پست الکترونیکی:  
info@jamejamdaily.ir

سه شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۹۹ (۲۶ محرم ۱۴۴۲) صفحه ۱۸۱ بیست و یکم- شماره ۵۷۵۶ | استان تهران و البرز- ۲۵ تومن- دیگر استان ها- ۱۵۰ تومن Tuesday - September 15, 2020

■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب امتیاز: سازمان صداوسیما جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر شماره ۱۳۹  
■ تلفن: ۰۲۱-۳۳۰۴۰۰۰ ■ دوزنگار تحریریه: ۲۲۲۶۶۲۵۲  
■ سازمان شهرستان ها: ۴۵۸۹۷ ■ کدپستی: ۱۹۱۹۱۸۴۱۳۰  
■ امور مشترکین: ۴۴۲۶۹۳۰ ■ سازمان آگهی ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰۰  
■ شماره پیامک: ۳۰۰۱۱۳۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۶۶۲۱۴۲  
■ چاپ: چاپخانه روزنامه جام جم

**تهران** ۳۱ / ۱۹ **بو شهر** ۳۸ / ۲۹ **تبریز** ۳۱ / ۱۷ **رشت** ۲۹ / ۲۱ **زاهدان** ۳۰ / ۱۱ **سنندج** ۳۳ / ۱۳ **سمنان** ۳۲ / ۱۸ **کرمان** ۲۸ / ۹

**خودنویس**  
**در فواید دانستن**

جایی حوالی ۱۰ تا ۱۵ سالگی توی مغازه عمومیم کار می کردم. توی خیابان مهداب بم يك مغازه تودوزی صندلی و در ماشین داشت و انصافا هم کارش تمیز بود.

صندلی های زهوار در رفته ماشین ها را وا می کرد. از پارچه و ابر و اسفنج لختشان می کرد. اگر رنگ خورده بودند ضد رنگشان می زد. بعد اسفنج های متراکم را می گذاشت روی صندلی و اندازه می زد و بعد محمل های ژاپنی و چینی و هندی را می کشید روی صندلی ها و یکی دو روزه انگار روی میل نشسته ای.

بغل مغازه عمو حسین يك آقا رضایی بود که مکانیک بود. عصری که می نشستند به چایی و خستگی در کردن مرور خاطره ای هم می کردند و توی آن سن و سال من تا همه ذهن و روانم اسکن می کردم که اینها چه کار می کنند و چه جوری با مشتری برخورد می کنند.

آن روز فرا رسید. آن روز مثل همه روزها گرم بود. تازه مغازه را آب و جارو کرده بود و عمو حسین هنوز نیامده بود. پراید يك ماشین لوکس محسوب می شد که ارزش ۱۰ تاهم توی بم نبود. یکی اش آمد و وارد محوطه مغازه آقا رضا شد. زنی از ماشین پیاده شد و با تبختر حاصل از پراید سواری گفت: در عقبش از تو باز نمیشه فقط از بیرون باز میشه... آقا رضا گفت يك ساعت کار دارد برو، بیا. زن اولش غرزد، ولی گویا ناراحت هم نبود از این که ماشینی فقط درست کردن درش يك ساعت کار دارد.

زن رفت. آقا رضا در ماشین را باز کرد. زیانه قفل کودک داخل در را بالا داد. يك دستمال چرب و چیل هم مالید به در و کمی در را لك کرد و به بقیه کارهایش رسید. زن ساعتی بعد برگشت و گفت: درست شد و جواب بله شنید. پرسید چقدر شد و آقا رضا گفت: ۵۰۰ تومان. زن هم يك ۵۰۰ تومانی به آقا رضا داد و رفت. جلوترفت و گفت چرا همان لحظه درستش نکردی تحویلش بدهی، يك دقیقه هم نشد؟ ریش خازانده که اگر بود و يك دکمه بالا دادن را فقط می دید صدتومن هم راضی نبود بدهد پسر جان. من پول يك دکمه بالا دادن را نگرفتم، پول این را گرفتم که می دانستم عیب کار کجاست....

## گفت و گو با سیروس سعدوندیان درباره تغییرات رضاخانی قلدری که فرهنگ ایرانی را نابود کرد

شما هم مثل من با دیدن خانه های آجری، حالتان خوب می شود؟ هنوز هم این سوال را از خود و اطرافیان می پرسید

که آن شیشه های رنگی و درها و پنجره های چوبی چه ایرادی داشت که نابودشان کردیم و حالا در آپارتمان های قوطی کبریتی با پنجره های کوچک که با پرده پوشانده شده، زندگی می کنیم؟ شما هم با دیدن این همه کافه که در خانه های قدیمی دایر شده اند این سوال را می پرسید، خب اگر این فضا اینقدر خوب است چرا از بین رفتند؟ اگر نشستن پشت میز و صندلی و میل خوب است و باید روی تخت خواب با تشک فنری و طبی و خوشخواب، خوابید پس این همه دیسک کمرو آرتروز برای چیست؟ سبک زندگی ما ایرانی ها تغییر کرده، از سنت به مدرنیته رسیدیم اما در این مسیر هم روح مان بیمار شده هم جسم مان. حالا با این مقدمه می روم سراصل قضیه و این که همه تقصیر این حال بد، گردن رضاخان است. مردی که ۷۹ سال قبل در چنین روزی از حکومت برکنار و تبعید شد. شاید بگویید در همین دوره اقدامات زیرساختی هم انجام شده؛ راه آهن و ساخت دانشگاه و وارد کردن ایران به دنیای نوین و مدرن. با سیروس سعدوندیان، تاریخ پژوه که هم صحبت شدم به این نتیجه رسیدم که حتی این خدمات هم خیانت بوده نه خدمت. هر چند خود سعدوندیان براین باور است که ما باید تاریخ بخوانیم تا به واقعیت دست پیدا کنیم. کار ما داوری تاریخ و افراد نیست.

سعدوندیان می گوید: فرهنگ ایرانی و سبک زندگی ایرانی - اسلامی تا زمان ناصرالدین شاه تقریباً در ایران وجود داشت و کارش را انجام می داد. ناصرالدین شاه که به اروپا زیاد سفر می کرد شیفته زندگی و اسباب اروپایی شد و این شیفتگی در دوره رضاخان به اوج رسید. تفکر مردم ایران پیرو تمدنی بود که هزاران سال پیشینه دارد اما ابزار زندگی شروع به تغییر کرد و مردم ما نتوانستند با این ابزار کنار بیایند. از آنها استفاده می کنند اما دچار چندگانگی و استرس شده اند. ساختار زندگی به هم ریخت و این ازهم پاشیدگی همچنان ادامه

می گیرد و کسی را در اطرافش پیدا نمی کرد که به آنها اعتماد کند.

می گوید: رضاخان سواد و شعورش در این حد نبود که تصمیم بگیرد. او آدم باسواد و بافرهنگی نبود. اتفاقاً همه کارهایی را که انجام داد، مشاورانش که تحصیل کرده اروپا بودند به او می گفتند و رضاخان از قدرتش استفاده و آنها را اجرا می کرد؛ مشاورانی مانند تیمورتاش و نصرت الدوله و داوود کاملاز به رضاخان و تصمیماتش موثر بودند. رضاخان، شاه مشروطه نبود که آزادخواه باشد و تفکر استفاده از نظرات جمع را داشته باشد. او زاده قزاق خانه

### فیزیک همان شیمی است!



علیرضا زاهدی

روزنامه نگار

حوالی روزهای این هفته از ۲۲ تا ۲۸ شهریور را که در صفحات تاریخ ورق می زنیم به یک اتفاق مشترک در سال های متفاوت برمی خوریم. اعزام محصلان فلان وزارتخانه به فرنگ. از سال ۱۳۰۵ این قانون تصویب شد که حکومت ایران هر ساله چند محصل با استعداد را برای تحصیل در خارج از ایران و معمولا در اروپا و اغلب در فرانسه بفرستد. در تقویم سال های ۱۳۰۵ تا پنج شش سال بعدش، اواخر شهریور عبارت «اعزام محصلان وزارت طرق و شوارع به خارج» به چشم می خورد. آن دوران هنوز دانشگاه به شکل به روزش که در کشورهای غربی بود در ایران به راه نیفتاده بود.

لایه لای همان صفحات و تقویم های قدیمی که سیر کنیم، می بینیم معمولا احداث دانشگاه تهران را از اقدامات رضاشاه ثبت کرده اند. اما بد نیست حالا که این هفته سالروز عزل رضاخان از حکومت با سالروز اولین اعزام های دانشجویی به خارج مقارن شده است، به وقایع احداث دانشگاه تهران بپردازیم.

قصه از آنجا شروع شد که دکتر محمود حسابی به نقل از خودش وقتی روی شن های کف حیاط یکی از دانشگاه های آمریکا قدم می زد، یاد شن های حیاط خانه پدری افتاد و با خودش گفت چرا من که در آن خانه به دنیا آمده ام و به آن خانه تعلق دارم، باید ریشه ام را آنجا بگذارم و سایه و میوه ام را بیابوم برای اجنبی ها؟ به نقل از ایرج حسابی در کتاب «استاد عشق» و دست نوشته های خود استاد که در کتاب «مرد نخستین» جمع آوری شده، دکتر حسابی از همان روز تصمیم به بازگشت به ایران

گرفت.

وقتی به ایران آمد، دکترای فیزیک داشت که عملا در کشوری مثل ایران آن موقع به کار نمی آمد و چند مدرک مهندسی دیگر داشت از مهندسی معدن و برق تا راهسازی. تصمیم گرفت به وزارت طرق و شوارع برود و خودش را به عنوان مهندس راه معرفی کند. وزیر طرق و شوارع، دکتر را تحویل گرفت و گفت اتفاقاً قرار است راه بندر لنگه به بوشهر را بسازیم. ساخت آن با شما. (وزارت طرق و شوارع همانی است که آن سال ها محصل به خارج می فرستاد)

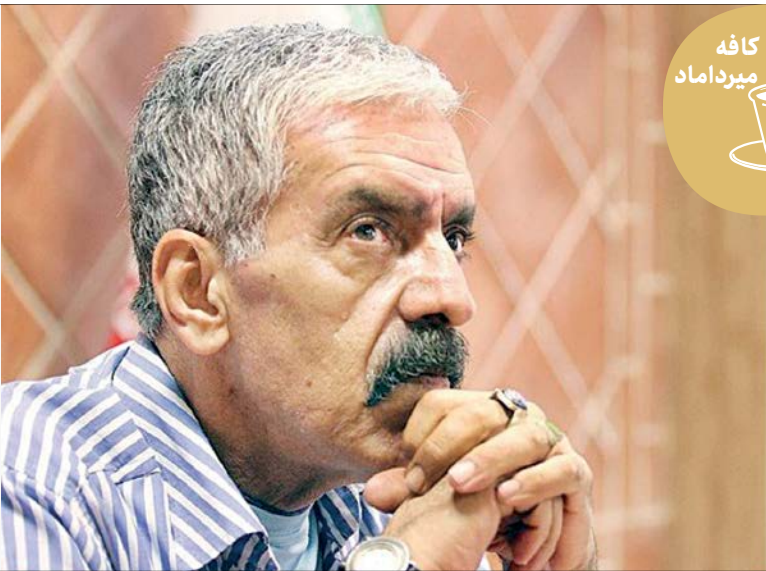
دکتر حسابی هم با یک گروه راهی جنوب می شود و چند سال راه بندر لنگه به بوشهر را نقشه ریزی می کند و دست آخر با یک بغل نقشه برمی گردد به وزارت طرق و شوارع و کاغذها را می گذارد روی میز وزیر. وزیر رو تشرش می کند که این همه سال رفتی و با یک مشت کاغذ خطی برگشتی؟ این مزخرفات دیگر چیست؟

بعد از ناگامی از کارهای عملیاتی، دکتر حسابی در پی احداث دانشگاه تهران برمی آید و با هزار واسطه بالاخره قرار می شود رضاشاه را ببیند. خودش نوشته که رضاشاه هیچ جوری برای ساخت دانشگاه در ایران متقاعد نمی شد تا این که به او گفتیم این کار برای ما سود مالی دارد.

بالاخره شاه متقاعد شد و کار ساخت دانشگاه تهران را شروع کردند. وقتی اعضای شورای ملی برای بازدید از دانشگاه نیم ساخته آمده بودند از دکتر پرسیدند: این اتفاق که می سازید چیست؟ دکتر پاسخ داد: آزمایشگاه فیزیک است. نماینده ها با تعجب پرسیدند: فیزیک دیگر چیست؟ دکتر با بی حوصلگی گفت: فیزیک همان شیمی است. نماینده ها با نگاه عاقل اندر سفیه گفتند: آها! همان داروسازی. و در کمال ناباوری و شگفتی احداث دانشگاه تهران به نام رضاشاه در تاریخ ثبت شد.

کافه

میرداماد



عکس: نسیم آلائی

دارد. برای مثال یخچال وسیله خیلی خوبی است اما با ورودش به زندگی ایرانی ها، قواعد زیستن را تغییر داد و آشفته کرد. تا قبل از یخچال، زنان هر روز برای خرید مایحتاج روزانه به بازار می رفتند و با همسایه و دیگران ارتباط برقرار می کردند. یکدیگر را می شناختند و همین شناخت باعث مرادوات بیشتر می شد و دخترها و پسرها با هم آشنا می شدند و ازدواج می کردند. مردم یک محله چون یکدیگر را می شناختند در غم و شادی هم شریک بودند. اما اسباب زندگی مدرن، مردم را از هم دور کرد.

### تقلید به جای فرهنگ سازی

به سعدوندیان می گویم اما گریزی از اسباب مدرنیته و فناوری نیست، ما تاناک می توانستیم به دنیای مدرن وارد نشویم؟ می گوید: مگر از ژاپن مدرن تر هم داریم؟ اما آنها سنت ها و فرهنگ ژاپنی را حفظ کرده اند و مدرن هم شدند چون سیاستمداران و دولتمردان آنها با سواد بودند و برای ورود ابزار مدرنیته به زندگی ژاپنی برنامه

### تغییر مفاهیم اصیل



حالمان بد است و اصلا هم خوب نمی شود. نه در خانه آرام و قرار داریم نه در بیرون. ساختار جامعه از زمان رضاخان تغییر کرد و همچنان ادامه دارد؛ اما ذات و تمدن پس زمینه ذهن ما اجازه نمی دهد در کنار اسباب مدرن، آرامش داشته باشیم. ما هنوز هم خانه های آجری با حوض و حیاط می خواهیم اما در خانه های بتونی و آهنی زندگی می کنیم. روحمان از این دوگانگی خسته و فرسوده شده است. می گویند مردم با تمدن درباره قدمت تمدنشان صحبت نمی کنند، با آن زندگی می کنند. فرهنگ

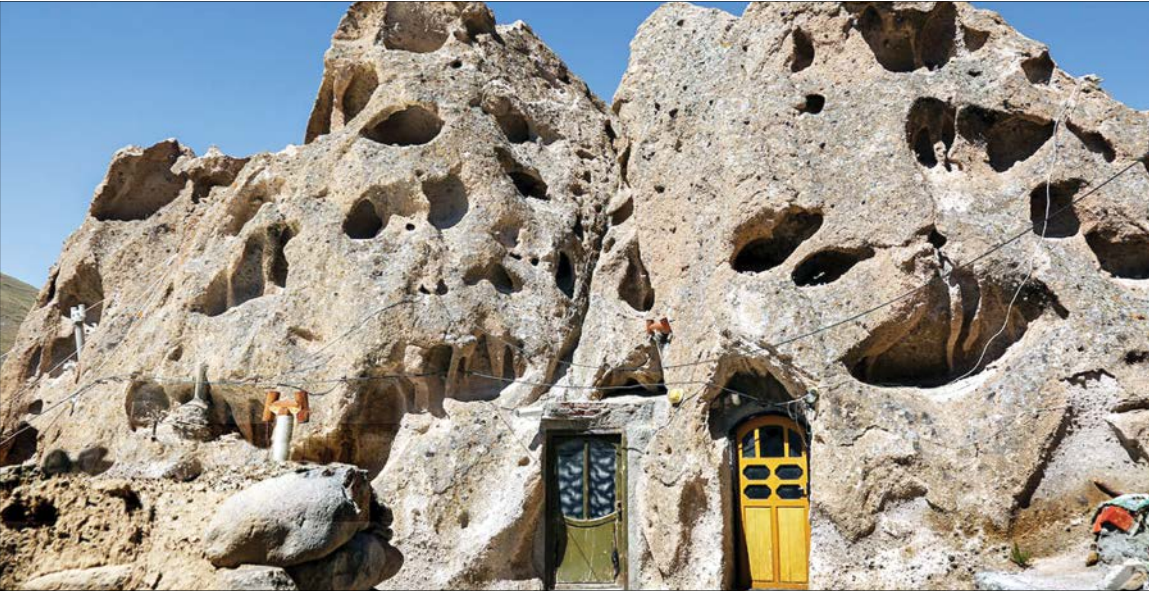
و تمدن را از ما گرفته اند و ما فقط درباره آن صحبت می کنیم برای همین حالمان بد است. ما

قرن های زیادی بود که جاده، معماری، آداب دوستی، ازدواج، عشق، معامله، کار، استراحت و... داشتیم اما رضاخان و پسرش با شتابی سرسام آور آنها را از ما گرفتند و به جای آن ابزاری به ما دادند که مال ما نیست برای همین است حالمان را خوب نمی کند.

### سقف امن

علی زوف

وقتی چیزی را به عنوان کتاب آسمانی قبول داریم کلامش برایمان یعنی اتمام حجت و حرف آخر. قرآن در جاهای مختلف، سه چیز را سبب آسایش و آرامش می داند: جایی می گوید شب، جایی می گوید همسر و جایی می گوید خانه. خانه یعنی همین که یک سقف امن بالای سرت باشد و شب ها سرت را در سایه امنیت سقف خانه ات روی بالش بگذاری. قدیم ها در تفسیر این آیه از قرآن احادیث و تفاسیری آورده اند که سقف خانه تان را باید محکم بسازید و این حرف ها یکلام امام معصوم (ع) می گوید: خانه دنیایات را وسیع سازید که خانه قبر به قدر کافی تنگ است. اما حالا امنیت سقف خانه به محکمی استحکام نیست. برای یک مستاجر امنیت سقف خانه یعنی صاحبخانه سه سال چقدر قرار است بگذارد روی پول پیش و اجاره و آیا جوابش می کند یا خیر.



کلانوار تهران روستای سنگی جهان / عکس: ایستا

### امروز در تاریخ:

🗓 آغاز انتخابات مجلس شورای ملی در تهران (۱۲۵۸ش)  
🗓 بزرگاری رضاخان از قدرت و آثار حکومت محمد رضا پهلوی (۱۳۲۰ش)  
🗓 وقوع زلزله در طبرس که شهر را کاملاً ویران کرد و هزاران کشته داشت (۱۳۵۷ش)  
🗓 کشتار فلسطینیان ساکن اردوگاه های صبرا و شیتلا در لبنان (۱۳۶۱ش)

### حکمت ۲۱:

🗓 ترس قرین نومیدی است و شرم موجب محرومی است و فرصت می گذرد، جوان که ابرها می گذرند، فرصت های نیکو را غنیمت شمرد.



هنرمند محبوب در کافه چه گفت و چه ها شنید

هنرمند جوان و محبوب و گرمی که اخیراً سه فیلم و دو سریال و یک سریال شانه تخم مرغی شبکه خانگی بازی کرده و ۶۰۰ کیلو فالوئر در اینستاگرام داشت،

برای بزرگاری يك جلسه کاری وارد یکی از کافه های مشهور شد و با راهنمایی گارسون روی یکی از صندلی های کافه نشست. خانم جوانی که مسؤول ارائه منو بود به وی نزدیک شد و پس از ارائه لیخند و سلام و خوشامدگویی، منوی کافه را در اختیار هنرمند جوان گذاشت تا سفارش او را بگیرد.

هنرمند جوان و محبوب و گرم پس از گرفتن منو نگاهی به خانم جوان کرد و گفت: به به، امروز واقعاً روز خوبی است. این طور نیست؟ خانم جوان همان طور که لبخند می زد، گفت: بلی، امروز روز خوبی است.

روزهای گذشته نیز همین طور بودند و ممکن است روزهای آینده نیز همین طور باشند. اسم من مریم است و الان مدت يك سال است اینجا کار می کنم و با این که حقوق چندان زیادی نمی گیرم تلاش می کنم کارم را به خوبی انجام دهم و به تمام مشتریان احترام بگذارم تا از وقتی که در کافه ما صرف می کنند رضایت داشته باشند.

در یکی از شهرهای جنوبی به دنیا آمده ام و خانواده ام در آنجا ساکنند و پدرم در آنجا سر آشپز يك رستوران است. با این که چهره ای فتونژنیک دارم اما علاقه ای به بازی کردن در فیلم ندارم.

من و برادرم اینجا خانه ای اجاره کرده ایم و با هم زندگی می کنیم. برادرم مهندس برق است و ضمناً در ورزش کیک بوکسینگ مهارت زیادی دارد و دو هفته پیش نزدیک بود يك نفر را بکشد، چرا که معتقد بود من چهره ای فتونژنیک دارم و دوست داشت با من بیشتر آشنا شود و به خانه هم رفت و آمد داشته باشیم. حالا بفرمایید چی میل دارید؟

هنرمند جوان و محبوب که سرد شده بود با توجه به آن که يك لته با شیر زیاد میل داشت، سفارش يك لته با شیر زیاد را داد. خانم جوان نیز ضمن ادای احترام به وی، سفارش وی را به باریستا داد و به ادامه کار خود مشغول شد.